

## هیچ کس نباید بفهمد

هیچ کس نباید بفهمد. ممکن است جلوی ما را بگیرند. اصلا معلوم نیست

حسین شکیب راد دبیر «نوجوانه»



چه بلایی سر ما بیاورند، طبیعی است. آنها به تغییر آرزوی دارند و ما به عادت و یکنواختی. ما که مطمئن هستیم کارمان درست است؛ فقط کافی است اجازه ندهیم کسی از این ماجرا بویی ببرد. درست مثل فوتبالیست ها چند ثانیه قبل از شروع بازی دست هایمان را روی هم فشار میدهم و می گویم یک دوسه ... یا علی.

حرف های بالا بیشتر از آن که مرموز باشد و نگران کننده، باید امیدبخش باشد. اما این دقیقا دو نگرش متفاوت است که نسبت به تغییر یا ثبات وجود دارد. گروهی علاقه مند ثبات در همه چیز هستند. از این حس، آرامش می گیرند. از این که مثلاً یک شغل ثابت داشته باشند با آب بازی که ای که سروقت به حسابشان واریز شود. اهل ریسک نیستند و از تغییر می ترسند. همان هایی که وقتی می روند لب دریا فقط تا ساق پایشان را توی آب فرو می برند و به قولی تاجایی که پایاب وجود داشته باشد و بتوانند قدم هایشان را محکم روی زمین زیر آب قرار بدهند، جلو می روند.

اما عده دیگر هستند که یکنواختی آزارشان می دهد. دنبال تجربه های متفاوت می گردند. به وضع موجود دل نمی بندند و هر لحظه به فکر تغییرات مثبت هستند. دل را راحت به دریا می زنند.

قدیمی ها کمتر اهل ریسک و تغییر بودند. البته دسته ای هم در میانشان بودند که رمز موفقیت را در تغییر دیدند و انقلاب کردند. ولی اساسا در زندگی عادی دنبال ثبات بوده و هستند. ولی نسل نو یعنی شما دهه هشتادی ها اهل ریسک هستید. فقط کافی است باور کنید تغییری که شما ایجاد می کنید مهم است. یعنی باور داشته باشید که می توانید در تغییر جریان های اجتماعی مثبت در جامعه، نقش طلایه دار و پیشرو داشته باشید. البته این تغییر اول باید در درون خودتان باشد. اول باید خودمان را برای مسیر پیش رو آماده کنیم. اول باید توانایی هایمان را به اندازه خواسته هایمان که خیلی دور و دراز هستند، تقویت کنیم. و البته نباید از جمعی که تغییر را نمی پذیرند بترسیم. اصلا بهتر است چیزی به آنها نگوئیم. هیچ کس نباید بفهمد. ممکن است جلوی ما را بگیرند....



## قلمرو

## ضمیمه نوجوان

شماره ۳۱ ■ ۲۴ مهر ۱۳۹۹



## اگه تا حالا

## نمی دونستی

## چطوری می تونی

## برای نوجوانه

## مطلب بفرستی

## یه راه ساده بهت

## پیشنهاد می کنم

## کافیه یه پست با

## متن زیبا تو پیچ

## شخصیت بذاری و

## #نوجوانه

## رو هم پابینش

## قرار بدی؛ ما تورو

## پیدا می کنیم

## عرض ارادت نوجوانان به آستان امام رئوف

## دلَم به عشق تو تا آسمان هشتم رفت

## پناه

- هر چه زودتر باید عمل بشه وگرنه ...

چشمام سیاهی رفت ، حرف های دکتر توی سرم تکرار شد.

دختر ۸ ساله من قلبش باید پیوند زده بشه اما پول عملش رو نداریم . بغض بدی راه گلومو بسته بود و نفس کشیدن رو برام سخت می کرد . چادرمو روی سرم مرتب کردم و بی هدف تو خیابون ها راه می رفتم . به ساعت نگاه کردم دو ساعت گذشته بود . سرم رو آرام بالا آوردم که چشمم قفل گنبد طلاییش شد ، به اطراف نگاه کردم جمعیت زیادی در حال رفت و آمد بودن و من همونجا مات و مبهوت به گنبد زل زده بودم .

پاهام جون گرفتن ، از خیابون گذشته و رسیدم به صحن حرم . سلام دادم . وقتی چشمم به پنجره فولادش افتاد ، اشک هام بی اختیار شروع به باریدن . با قدم های سست به سمتش رفتم . بعد از چند دقیقه بالاخره دستم به میله های پنجره رسید . دیگه آرام اشک نمی ریختم صدای حق هقم بلند شده بود و ازش کمک می خواستم . امروز روز پنجمیه که میام حرم . دکتر گفت اگه دخترمو امروز عمل نکنیم دیگه کاری براش نمیشه کرد ، حتی فکر نبودنش هم زجر آوره . ناامید شده بودم .

صدای گوشیم بلند شد . یک پیام از طرف مادرم ؛ بیا بیمارستان ، یکم از پول عمل جور شده دکتر گفت بقیه اش رو قسط بندی کنیم .

شادی وصف نشدنی کل وجودمو گرفت . داشتم از صحن بیرون می اومدم ، برگشتم و یادم افتاد از آقا خدا حافظی نکردم . رو به حرم از صحن خارج شدم .

## شکر بی پایان

زمان ؛ مهر ماه ... ۵ صبح سه شنبه .

آلارم گوشیم زنگ خورد ... پاشدم ... سریع کوله پشتیم رو آوردم و وسایلم رو جمع کردم و بستم و راه افتادم .

رفتم ... رفتم به آقام ؛ امام رضا ؛ سلام کنم ، با پای پیاده . ساعت ۸ شب چهارشنبه . بالاخره رسیدم ... وارد حرم شدم . صدای همه مه مردم رو می شنیدم در حالی که قدم به قدم به سمت ضریح نزدیک می شدم ؛ دریچه ای از نور و روشنایی غیر قابل درک در مقابل چشمان بی سوی من مثل تکه های پازل که داشتند کامل می شدند ؛ پیدا شد .

اشک از چشمام روی کاشی ها می چکید . توان دیدن ضریح رو نداشتم . همه چی برام حیرت آور بود ولی ضریح طلایی رنگ تو برام از همه چی زیباتر و وسیم تر بود .

امام رضا ! ناتوانم در وصف این همه جلال ... ناتوان در قدر دانی از تو ... تو چشمام رو به من هدیه دادی ... مقیاس تشکری که می خوام ازت بکنم به اندازه ای وسیعه که عمر محدودم کفاف نمی دهد .

## کنج حرم

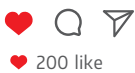
ساعت ها بود بی هیچ مقصد و هدفی تمام کوچه پس کوچه های شهر را زیر پا گذاشته بود .

ذهنش درگیر تر از آن بود که توانایی پیگیری مسیر را داشته باشد . فقط به راه افتاده بود و شهر را زیر پا می گذاشت . مقصد مهم نبود فقط می رفت .

کم کم دورش شلوغ تر شد و همه مه جمیعت بیشتر اوج گرفت . دیگر از کوچه های خلوت و تاریک خبری نبود . با تعجب سرش را بالا آورد و خود را روبه روی ورودی حرم دید . اول با خود فکر کرد باز گردد و به ادامه شبگردی هایش برسد . اما قرا ر این بود که انتخاب مسیر به عهده شانس باشد ، به هر جا که رسید بی هیچ حرفی قبول است . پس به سمت ورودی حرکت کرد و پس از بازرسی وارد صحن شد . اما پاهایش چند قدم بیشتر همراهی اش نکردند . ذهنش خالی شده بود . روی سکویی نشست و چشمانش را بست . خنکای هوا ، همه مه مردم و چراغانی داخل حرم که حتی از پس پلک های بسته اش نیز حس می شد و صدای نقاره هایی که نواخته می شد . روان آشفته اش را آرام می ساخت . به آوای دعایی که از بلندگوهای حرم پخش می شد گوش سپرد . رفته رفته قلبش آرامش بیشتری گرفت . ریتم آرام قلبش گواه آن رامی داد که به خانه دلش بازگشته است .



مهدیه بهشتی فر تهران



200 like



از این قصه های واقعی تا دلتون بخواد هست



خدا همه مریض هارو به حق امام رضا شفا بده . التماس دعا



مائده راجی تهران



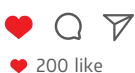
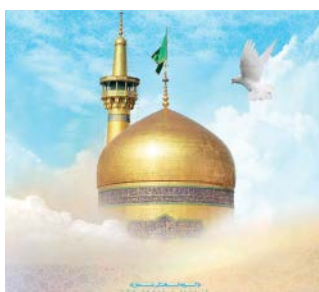
150 like



چقدر دلم هوای حرم امام رضا رو کرده 🙏



آیدا ملازاده تهران



200 like



به تواز دور سلام ...

برگ سبز خودرو پراید، مدل ۱۳۸۰، به رنگ سفید، به شماره انتظامی ۷۳۱ ی ۱۹-ایران ۱۳، شماره موتور ۱13282176، شماره شاسی ۱142280746298 به نام مینا آریا نژاد مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز خودرو پراید، مدل ۱۳۸۴، به شماره پلاک ایران ۵۸-۱۶۵ب ۱۷، شماره شاسی ۱142284522940 و شماره موتور 01142014 به نام ابراهیم نعمتی پور مفقود و از درجه اعتبار ساقط است.

برگ سبز و سند کمپانی خودرو سواری چری ARIZO5T، مدل ۱۳۹۶، رنگ سفید روغنی، شماره موتور 4T15BARH000235، شماره شاسی ۱142284522940 و شماره پلاک ۵۴۶ج ۹۱-ایران ۴۶ به نام نادر محمودی اندیلی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.